

## سردار کابلی

- ۶ -

آغاز تشریف من بخدمت آن مرد بزرگ نوروز سال ۱۳۱۰ شمسی بود و در آن هنگام هیجده ساله بودم . در روز مزبور همراه پدرم بخانه سردار واقع در کوجه میدان کرمانشاه بقصد دیدار عید و عرض تبریک رفتیم او در اطاق کتابخانه اش نشسته بود و مردم شهر دسته دسته بدیدنش میآمدند، اشخاص زیاد توقف نمیکردند و هر دسته جارا برای نشستن دسته دیگر خالی مینمود اما چون من از پدرم درخواست کرده بودم از سردار خواهش کندمرا بعنوان تلمیذ بپذیرد و درسی بمن بدهد تا نزدیک ظهر نشستیم و همینکه مجلس اندکی خلوت شد پدرم درخواست مرا بخدمتش معروض داشت فرمود چند روز دیگر جواب خواهم داد پدرم دیگر چیزی نگفت و پس از لحظه ای اجازه گرفت و از خدمتش مرخص شدیم .

چند روز بعد آن مرحوم بعنوان بازدیدعید بخانه ما تشریف آورد قضا را در ساعت ورودش آیه الله آقای حاج آقا محمد میبدی اطال الله بقاءه و دامت برکاته الشریفه نیز برای بازدید پدرم تشریف آورده بود .

آقای میبدی نواده مرحوم حاج سیدعلی صاحب کتاب معروف دکشکول میبدی، و بدیع اللغه، و تألیفات دیگر میباشند و خود از بزرگان علماء کرمانشاه و از مدرسین کم نظیر امروزه در سطوح فقه و اصول هستند، من در آن ایام نزد این عالم جلیل «قوانین الاصول» میخواندم آن روز درس را در منزل ما شروع کرده بودند وقتی مرحوم سردار وارد گردید ایشان بنا بر احترام درس را ناتمام گذاردند من هم کتاب را برهم نهادم آن بزرگوار با اصرار و ابرام از آقای میبدی خواهش کردند درس را تمام کند آنجناب نیز پذیرفتند و بحثی

را که دربارهٔ اختلاف علماء اصول راجع بدلالات نهی بر فساد یا عدم فساد منهی عنه شروع کرده بودند پیاپیان رسانیدند، در تمام مدتی که آقای میبدی بتقریر درس مشغول بودند سردار کابلی توجه کامل بایشان داشت و گوش میداد . پس از اتمام درس مرحوم سردار از بنده پرسیدند نهی دلالت بر فساد در عبادات دارد یا در معاملات یا در هر دو؟ عرض کردم بطوریکه صاحب «معالم» گفته است :

همچنانکه علماء اختلاف در چگونگی دلالت نهی دارند که آیا آن بر حسب وضع لغت است یا بر حسب شرع یا هر دو ؟

در اینهم اختلاف دارند که فساد شامل عبادات است یا معاملات یا هر دو ؟ صاحب معالم نام بعضی از قائلین باین اقوال را ذکر کرده و خود بر آن رفته است که نهی بر حسب لغت و شرع دلالت بر فساد در عبادات دارد و در معاملات ندارد .

دوباره ایشان پرسیدند صاحب معالم چه دلیلی برای این قول خود ذکر کرده است؟ عرض کردم دلیلش بر عدم دلالت نهی بر فساد در معاملات اینست که اگر دلالت در اینجا متحقق باشد لابد بیکى از وجوه دلالات سه گانه خواهد بود در صورتی که هیچیک از آنها متحقق نیست اما انتفاء مطابقت و تضمن ظاهر است زیرا دلالت بر فساد نه عین معنی نهی و نه جزو آنست اما دلالت التزام از آنجهت منتفی است که در این دلالت شرط لزوم عقلی یا عرفی است و در اینجا هر دو مفقودند و دلالت نهی بر حسب لغت و شرع در عبادات بر فساد منهی عنه باین جهت است که در عبادات مأمور به هستند ولی در معاملات چون مأمور به نیستند نهی دلالت بر فساد ندارد و سبب اینکه دلالت در عبادات وجود دارد و در معاملات وجود ندارد اینست که اگر منهی عنه مأمور به باشد اجتماع نقیضین یعنی جمع مفسده و مصلحت در فعل واحد لازم میآید در صورتی که از منهی عنه بودن تنها چنین اشکالی پیش نمیآید .

پس از تقریر بنده سردار کابلی فرمودند اگر استدلال صاحب معالم بهمین کیفیت باشد که شما نقل کردید در آن نظری هست باین صورت که در عبادات نیز فقط بر حسب اصطلاح شرع نهی میتواند دلالت بر فساد نهی شده

داشته باشد نه بر حسب وضع لغت زیرا تنها شارع است که هم بر حقیقت فساد منهی عنه و مصلحت مأمور به واقف است و هم بعلمت اینکه عهده دار اصلاح جامعه میباشد نهی را جز در مورد فساد و امر را جز در مورد مصلحت استعمال نمیکند ولی واضح لغت چون مقصود دیگر از وضع کلمات دارد در اصطلاح و ملاحظه فساد در نهی و مصلحت در امر معتبر نیست .

مطلبی که پس از گذشت قریب سی و هفت سال مایلم امروز بر کلام آنروز مرحوم سردار بیفزایم اینست که در لغت نه تنها مفسده در متعلق نهی و مصلحت در متعلق امر معتبر نیست بلکه چون مقصود واضح لغت از صیغ نهی ترا فعل و از صیغ امر ائیان فعل است مطلقاً گاه اتفاق می افتد که متعلق هم مصلحت و متعلق امر مفسده باشد بعبارت دیگر مانند آنچه امروزه شایع است نهی از معروف و امر بمنکر شود چنانکه ابونواس دره مطلع قصیده راثیه مشهور خود گفته است :

الافاسقنی خمراً و قلولی هی الخمر      ولا تسقنی سراً اذا امکن الجهر  
 و بیح باسم من تهوی و دعنی من الکئی      فلاخیر فی اللذات من دنهاستر  
 در اینجا صیغه امر تعلق بفساد و صیغه نهی تعلق بمصلحت دارد زیرا اشعار بساقی میگوید : بمن شراب ده و بگو آن شرابست و چون ممکن است آشکارا خورد آنرا پنهانی مده !

نام معشوق (یا معشوقه) را هم آشکارا بر گو و از کنایه و اشاره دگذر زیرا در عیش و عشرتهای پنهانی خیر وجود ندارد در صورتی که بقول سدی :

گناه کردن پنهان به از عبادت فاش .

حافظ هم گفته است :

ای عزیز من گنه آن به که پنهانی بود .

آنچه خواسته است ساقی انجام دهد فسق و فجور است و آنچه خواهی

است انجام ندهد مصلحت است که انجام دهد .

عبید زاکانی نیز رباعیتی دارد که در آنهم امر بمنکر و نهی از معروف

شده است :

تا بتوانی می مصفا میخور  
 بادوست برغم دل اعدا میخور  
 مندیش که فردا رمضانست امروز  
 می میخور و فرداغم فردا میخور

ابن حجه حموی در شرح «بدیعیه» خود مینویسد: از یکی از اهل ادب پرسیدند با اینکه ابونواس میدانسته است در برابر او خمر قرار دارد و خود هم از ساقی خمر میطلبد دیگر چه لازم که میخواهد ساقی بگوید این خمر است؟ در پاسخ گفت:

چون ابونواس میخواست است تمام اعضاء بدن خویش را بلذت مشغول سازد بدینجهت از ساقی میخواست ضمن پیمودن شراب بر او نام شراب را نیز ببرد تا همانطور که ذائقه اش از خوردن آن لذت میبرد سامعه اش از شنیدن نام آن نیز لذت ببرد (گویا این ادیب فراموش کرده است بگوید؛ با سره اش هم از طرز سخن گفتن ساقی که لابد گلهزاری غنچه دهان بوده است لذت ببرد). از مقصود اصلی دُر افتادیم - آنروز هنگامی که سردار کابلی میخواست از درب منزل ما خارج شود بمن که همراه پدرم بعزم مشایعتش تادرب خانه آمده بودم رو کرد و فرمود شما میتوانید در هر هفته بمدائز ظهر روزهای یکشنبه و چهارشنبه بمنزل ما بیایید! در نخستین روزی که بمنزل ایشان رفتم فرمودند میخواهی چه درسی بخوانی! عرض کردم در ادبیات و علم کلام هر کتابی را که جناب عالی مناسب استمداد و اطلاع بنده بدانید فرمودند چون کتبی که در علوم قدیمه تألیف یافته است اغلب مانند هم هستند باین معنی که از حیث مطلب کتب هر علمی (از علوم قدیمه) شباهت بهم دارند و تفاوت در آنها راجع باجمال یا تفصیل یا طرز تحریر مطلب است و احیاناً مؤلفی هم در اطراف مسأله ای که بارها تکرار شده است نظری اظهار داشته است باین علت من معتقدم اگر محصل هر علمی از آن علوم حتی يك کتاب را که حاوی اصول و فروع و قواعد آن علم است نزد استاد میرزی درست بخواند و بفهمد قادر خواهد بود بقیه کتب آن علم را خود مطالعه کند و بفهمد لهذا مصلحت میدانم شما تلمذ خود را نزد استادانی که دارید ترك نکنید ضمناً در ایام هفته بمطالعه کتب مفیده علمی که در آنها تحصیلاتی دارید مشغول شوید و مواضعی را که دارای عبارت مشکل

یا مطلب غامضی میباشند یادداشت کنید تاروهای یکشنبه و چهارشنبه که بمنزل مامیاید فقط همان مواضع را مباحثه کنیم .

با اینکه آنروز من شائق بودم قراری برای درس «دیوان متنبی» و شرح قوشچی بر «تجربید» بگذاریم معذک عظمت مقام ایشان مانع شد بر خلاف آنچه مصلحت دانستند سخنی بگویم بنا بر این بمطالعه کتبی درادبیات، کلام، فلسفه و احیاناً علوم دیگر مشغول گردیدم هفتهای دوازدهم برای حل مشکلاتی که بآنها برمیخوردم بخدمت آن استاد گرامی میشتافتم .

اگرچه روزهای شرفیابی من گاهگاه تغییر مییافت ولی سالهای متمایز بقصد استفاده از محضر مبارکش هفتهای دوازدهم بمنزلش میرفتم و هیچگاه نهن از رفتن خسته میشدم و نه ایشان از بحثهای طولانی و سؤالات پی در پی من اظهار ملالی میکردند .

سردار کابلی مجلس درسی نداشت و جز چهار ، پنج نفر کسی بمنون درس از ایشان استفاده نکرد و علت این امر آن بود که تدریس کتب مقدمانی شأن ایشان نبود و هیچکس از چنان دانشمندی کم نظیری چنین درخواستی نمینمود در کرمانشاه هم که فاقد حوزه علمی بود کسی وجود نداشت که دارای تحصیلات عالی باشد و بخواهد از وجود ایشان استفاده کند .

چنین اشخاصی اگر گاهگاه در کرمانشاه یافت میشدند نزد علماء دیگر آنجا بتحصیل مشغول میکردیدند تا هم استفاده علمی برند و هم از جوه شرعیهای که بآنان داده میشد ممتنع گردند. سردار کابلی متصدی اخذ وجوه شرعیه نبود و اساساً جز عنوان عالم بودن در هیچیک از عناوین دیگر اشتراکی با علماء دینی نداشت و اینکه علامه بزرگوار آقای حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی دامت افاداته در کتاب «نقباء البشر» ذیل ترجمه ایشان نوشته است سردار کابلی در کرمانشاه بوظائف شرعیه از امامت و نشر احکام و غیرهما همت گماشت و پس از چند سطر باز نوشته است وی اوقاتش را بین محراب و کتاب تقسیم کرده بود اشتباه محض است زیرا او حتی یکبار در عمر خود امامت نکرد و یکروز عهده دار نشر احکام (اگر مراد محراب و منبر و گفتن تفسیر قرآن در مجالس و امثال این امور باشد) نشد و گاه خود بعنوان مزاح بدوستانش میگفت :

تنها بهره‌ای که از آخوندی بردیم این بود که روزی در گوشه مسجد حاج شهبانخان (کرمانشاه) مشغول نماز بودم پس از نماز ظهر شخصی نزد من آمد واستخاره خواست، برایش استخاره کردم وبلافاصله بخواندن نماز عصر پرداختم درمقی که مشغول اداء نماز بودم شخص مزبور دو تومان کنار مهر نمازمن گذارد ورفت، پس از آن میفرمودند من آنشخص را پیدا نکردم که دو تومان را باو مسترد دارم بنابراین آنرا بفقیری دادم اما در عوض این دو تومان چندین بار درمسجد گداها کفشایم را دزدیدند .

سردار کابلی دارای هیچگونه شغل روحانی وغیرروحانی نبودو وضعی کاملاً اختصاصی داشت زیرا ازیکطرف درخانواده‌ای بدنیا آمده وتریت شده بود که پدر برپدر همه یاسردار قشون وسرکرده فوج یامحاسب و مستوفی یا رئیس طائفه ومشیر ومشار امیران افغانستان بوده‌اند وتنها وی درحالی که صاات واخلاق نیاکان وآقامنشی خانواده خودرا همراه داشت ازاین صف خارج شه بود وازطرف دیگر باتحصیلات دینی ومنه‌بی خود درنتیجه حوادث ایام ورد صفی گردیده بودکه درمیان افراد آن بملت صفات واخلاق موروثی خود بخدم هماهنگی باشیوه زندگانی وطرز رفتار و کردار آنان غریب و بیگانه بینمود بنابراین درعین حالی که جامع هر دو جهت بود درهیچیک ازاین دو صف قرارنداشت ومنفرد ویگانه‌ای بود که دیدنش این ابیات مولانا جلال‌الدین را که درحق شمس گفته است بخاطر می‌آورد :

خود غریبی در جهان چون شمس نیست  
شمس جان باقویی کشر امس نیست  
شمس در خارج اگر چه هست فرد  
مثل او هم میتوان تصویر کرد  
لیک آن شمس که شد هستش اثیر  
نبودش در ذهن و در خارج نظیر  
در تصور ذات اورا کنج کو  
تا درآیسد در تصور مثل او

وی طالب هیچ مقام دینی ودنیوی نبود واگر میخواست تمام وسائل رسیدن

بمقامات عالیله در اختیارش قرار داشت. من هیچ فراموش نمیکنم که روزی مرحوم میرزا فضل الله خان آشتیانی در اوقاتی که ریاست دادگستری کرمانشاه را دارا بود در همین امور با او صحبت میکرد او این دوبیت حافظ را برایش خواند:

از زبان سوسن آزاده ام آمد بگوش

کاندرین دیر کهن حال سبکباران خوشست

حافظات ترک جهان گفتن طریق خوشدلی است

تا نپنداری که احوال جهانداران خوشست

اگر بخواهیم وضع سردار کابلی را در چند کلمه خلاصه کنیم باید بگوییم وی دانشمندی جامع و کم نظیر، و دینداری عامل و تارک دنیا بود اماروی هر يك از این کلمات باید زیاد تکیه کنیم زیرا بصورت مدح یا مبالغه نباید گفت او چنین بود یا چنان چون بر راستی و تمام معنای کلمه دانشمند و جامع و کم نظیر و دیندار بود.

هر يك از این کلمات در ذهن ما باید دارای چنان مفهومی باشد که مثلا کلمه «فاضل» در ذهن خواجه نصیرالدین داشته و هر دیزرگی همچون فخر رازی را که صیت فضلش از کران تا کران را گرفته فاضل نامیده است یا مثلا لقب «حجة الاسلام» در ذهن علماء قرن پنجم هجری که دانشمندی مانند ابو حامد غزالی را بدان ملقب ساخته بودند والا اگر مفهوم کلمات مزبور آن باشد که در ذهن مردم امروزه است و آنها را بهر کسی نثار میکنند حقا مقام سردار بالاتر و والاتر از آنها خواهد بود.

سردار کابلی با همه فضیلتی که داشت نسبت بان عده از علماء و فضلاء معاصر که از روی واقع نشانی از علم و فضل در آنان مشاهده میشد تکریم و تجلیل مینمود چنانکه یاد دارم در همان ایام که تازه کتاب «التفهیم لاوائل - صناعة التنجیم» تألیف ابوریحان بیرونی با مقدمه و تعلیقات استاد بزرگوار آقای جلال همایی بچاپ رسیده بود من دو جلد از آنرا در تهران خریدم و در کرمانشاه یکی را بنام ره آورد تقدیم سردار کابلی نمودم، بعد از دوسه هفته

ایشان فرمودند از شما بسیار متشکرم که این کتاب را برایم هدیه آوردید ! از وقتی که آنرا داده اید مشغول مطالعه آن شده ام ، فوائد تعلیقات آن کمتر از فوائد متن کتاب نیست ، این تعلیقات دلیل است که آقای همایی در علوم ادبی و ریاضی محقق هستند .

ایشان همچنین از استاد الکل مرحوم علامه قزوینی و استاد محقق مرحوم عباس اقبال و چند تن دانشمند دیگر با اینکه هیچگونه آشنایی نداشت و فقط برخی از آثار قلمی آنان را مطالعه کرده بود تجلیل میکردند و در سالهایی که قبل از شهریور ۲۰ استاد دانشمند آقای عبدالحمید بدیع الزمانی کردستانی در کرمانشاه اقامت داشتند بجهت مقام عالی ادبی که دارا بودند ایشانرا زیاد مورد احترام قرار میدادند ضمناً بعلمت احاطه ای که استاد مذکور بر ادبیات عرب داشت او را برای تعلیم ادبیات عرب بدو تن از فرزندان گرامی خود انتخاب فرموده بودند .

بی تکلفی و وارستگی از حالات خوش او بود و در بیض ایام که عصرها خدمتش شرف میشدم اتفاق میافتاد که میفرمود امروز دوست دارم قدری در اطراف نهر گردش کنیم شما کتاب را همراه بیاورید تا اگر فرصتی دست داد گوشه ای بنشینیم و بمباحثه مشغول شویم ! آن ساعات را چگونه میتوانم فراموش کنم که در حضور آن مرد عالیقدر در باغی لب جوی بیاد در صحرائی کنار کشتزاری می نشستیم و او یا بتقریر مطلبی علمی و ادبی میپرداخت یا از تاریخ و حوادث روزگار حکایتی باز میگفت ، در چنان فرصتهایی گاه یکی از قصائد لطیف شعراء عرب را میخواند و با اندوه فراوان میگفت این قصیده را از فلان سال حفظ کرده ام و تا امروز کسی را نیافته ام آنرا برایش بخوانم. در یکی از این قبیل روزها که در خدمتش بیاباغ سید اسماعیل واقع در صحرائی مجاور محله « فیض آباد » رفته بودیم یکی از همراهان نام مرحوم سید جمال الدین را بیان آورد و حکایتی از او نقل کرد بنده عرض نمودم بعضی سید جمال الدین را ایرانی دانسته اند در صورتی که مدتی در مصر مقیم بوده و بارحال روشنفکر و دانشمند مصر و لبنان و سوریه معاشرت داشته لابد او خود نسبت خویش را با فغانستان داده است که آنان عموماً او را افغانی دانسته اند و در این موضوع تصریح نمیرود ملاحظه ای در کار بوده است زیرا برای مؤلفین عرب و اشخاصی



مانند شیخ محمد عبده و ریاض پاشا و سعد زغلول تفاوت نداشته است که سید جمال‌الدین ایرانی باشد یا افغانی اینها همه علاوه بر آنست که او خود نیز خویش را افغانی مینوشته است .

پس از آن عرض کردم که جرجی زیدان مورخ و داستانسرای مسیحی مصر دره جلد دوم کتاب « مشاهیر الشرق » در شمار ارکان نهضت علمی مشرق در قرن نوزدهم شرح حال سید جمال‌الدین را نوشته و پس از آنکه مانند تمام نویسندگان عرب او را افغانی معرفی کرده گفته است که وی در قریه اسعد آباد از قراء کثر از اعمال کابل در سال ۱۲۵۴ هجری بدینا آمده و در سلك رجال حکومت امیر دوستمحمد خان انتظام داشته و همراه قشون او به جنگ هرات رفته و در اختلاف بین پسران امیر دوستمحمد خان جانب محمد اعظم خان را گرفته و وقتی محمد اعظم خان بامارت رسید ( در سال ۱۲۸۴ هجری ) وزیر اول و محل وثوق عظیم او شده تا اینکه سه ماه بعد از هزیمت محمد اعظم خان در سال ۱۲۸۵ با اجازه امیر شیرعلیخان از طریق هند عازم حج گردیده است و این امور همه در زمانی اتفاق افتاده است که مرحوم سردار نور محمد خان در افغانستان بوده و بواسطه شغلی که داشته بدون تردید رجال حکومتهای دوره خود را میشناخته و با آنان سروکار داشته است با این اوضاع و احوال آیا سردار نورمحمد خان چنین کسی را با این مشخصات در افغانستان دیده بوده است ؟

مرحوم سردار کابلی در پاسخ فرمودند : بعلمت شهرتی که مرحوم سید جمال‌الدین داشته و منسوب با افغانستان بوده است زمانی که من مانند شما شرح حال او را بقلم بعض نویسندگان مصر خواندم آنچه خوانده بودم برای پدرم نقل کردم و از او جویای حالات این شخص در افغانستان شدم او گفت تا وقتی که من در افغانستان بودم در هیچ وقت شخصی را بنام سید جمال‌الدین اسعد آبادی با این خصوصیات ندیدم و دوستان سرشناس و وزراء و مشاورین امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم را هم همگی میشناختم در میان آنان چنین کسی وجود نداشت . بنابراین اگر چه بعید نیست که سید جمال‌الدین اهل افغانستان باشد اما آنچه را که درباره وزارتش نوشته اند نمیتوان معتبر دانست . پس از آن سردار کابلی فرمود پدرم در زمانی که ما در عراق بودیم سید جمال‌الدین

را در بصره دیده بوده است و حکایت می‌کرد که من (سردار نورمحمد خان) مایل بودم او را ملاقات کنم وقتی شنیدم باین شهر وارد شده است بدیدنش رفتم لباس علماء ایران را در برداشت و جماعتی در خدمتش بودند هنگامی که وارد شدم خواستم دستش را ببوسم مانع شد و شانه های مرا بوسید، مکانی را نزدیک خود نشان داد نشستم، شخصی مرا بعنوان سردار نورمحمد خان معرفی کرد و نمیدانم پیش از ورود من چه شخصی حضور داشته یا چه گفتگویی در میان بوده است که شخص مزبور بعد از اینکه نام مرا گفت بلافاصله اظهار داشت: ایشان هم افغانی هستند سید رو بمن کرد و فرمود شما هم مثل من افغانی هستید! بعد رو بهمان شخص کرد و گفت چه کسی از مسلمانها میتواند شعور داشته باشد و اهل افغان نباشد؟ فعلا که جز افغان از مسلمانها کاری ساخته نیست و همه افغانی اند. من از این سخنان هیچ نتوانستم بفهمم که او خود را اهل افغانستان معرفی کرد یا نه؟ و با آنکه قیافه اش شباهت کامل بمردم افغانستان داشت لهجه اش افغانی نبود.

تا اینجا مضمون حکایتی بود که مرحوم سردار کابلی از پدرش نقل فرمود و باید این نکته یاد آوری شود که در آن سالها که جرجی زبدان بدانها اشاره کرده است از سادات کنگر کسی که در جریانهای سیاسی افغانستان دخالت داشته سید محمد کنری بوده است که سردار محمد رفیق خان در زمان امارت محمد افضل خان بوسیله او مکتوبی بشاهزاده شاپور پسر شجاع الملک فرستاد و بسطنت دعوتش نمود.

برگردیم بشرح حال سردار کابلی - او از اینکه در کرمانشاه دوستانی فاضل نداشت یا کم داشت با همه عزلت دوستی و انزوای طلبی رنج میبرد و بهمین سبب هر گاه کسی از ارباب علم و فضل بکرمانشاه می‌آمد و میخواست با آن استاد عزیز الوجود مصاحبت داشته باشد صحبتش را متنعم میشمرد و با او مانوس میشد و در روزهایی که مرحوم میرزا فضل الله خان آشتیانی رئیس دادگستری و مرحوم ادیب حضور صادق وحدت رئیس نظام وظیفه کرمانشاه که اولی در ریاضیات، فلسفه، فقه و اصول از اساتید عالم مقام بیود و دومی مهارت در ادبیات عربی و قیاسی داشت پس از چند سال اقامت در کرمانشاه بعلت اتمام مأموریت خود میخواستند بتهران عزیمت کنند من خود استاد ارجمند را دیدم تاچه حد

اندوهگین گردید و در هر دو روز شنیدم باحالی افسرده این ابیات را که  
نمیدانم از کیست انشاد فرمود :

لما علمت بان القوم قد رحلوا      وراهب الدیر بالناقوس مشتغل  
شبکت عشری علی رأسی وقلت له      یاراهب الدیر هل مرت بك الابل  
فحن لی و بکی بلرق لی ورثی      وقال لی یافتی ضاقت بك الحیل  
ان الخیام التی قد جئت تطلبهم      بالامس كانوا والآن قد رحلوا

پس از سال ۱۳۲۲ شمسی که من مقیم تهران شده بودم نظر باینکه دوری  
از حضور ایشان برایم سخت ناگوار بود و بعلاوه بر رنج ایشان از تنهایی و قوف  
داشتم بوسیله نامه‌ای درخواست کردم بتهران تشریف بیاورند و مقیم شوند در  
پاسخ مرقوم فرمودند: در این مراسم اخیر اشاره فرموده بودید که شاید  
بتهران منتقل شوم مدتهاست که فقیر هم باین معنی متمایل بوده و هشتم ولی  
چون در این چند سال اخیر بواسطه شدت گرانی قدری آلودگی پیدا کرده‌ام  
و هم وسائل انتقال خود و خانواده و از طرف دیگر گرانی طهران خصوصاً امر  
خانه و وسائل اقامت در آنجا و از آن طرف حمل و نقل کتابخانه خیلی دشوار  
بلکه برای فقیر متعذر است اقدامی نکرده‌ام والا خودتان میدانید که در  
کرمانشاه نه علاقه روحی و نه علاقه ملکی دارم که مایل باقامت در کرمانشاه  
باشم .

سردار کابلی باینکه بمرتب‌های از قبولیت عامه رسیده بود که اگر هر  
گونه ادعائی میکرد و حتی نعوذ بالله بدعتی در دین مینهاد بدون تردید عده  
کثیری پیرویش را بجان و دل میپذیرفتند با اینحال بهیچ عنوان و نامی ادعائی  
نداشت و همواره از آنچه که بود کمتر مینمود .

آثار شرافت، نجابت و اصالت از افعال و اقوالش لایح بود و من در طول  
چندین سال مصاحبت و معاشرت جز آنکه گاهگاه تعصبی از او میدیدم که آنرا  
شایسته مقام دانش و فضلش نمیدانستم برآستی نقطه ضعفی در وجودش نمیدیدم و  
اگر نه اینست که میخوام مترجم حالاتش باشم نهوصاف و مداحش هرگز باین  
معنی اشاره نمیکردم و البته اینهم عقیده بنده است که بهیچوجه مفاط  
اعتبار نمیباشد .

ازمزیای بارز اخلاقی ادب و تواضع بسیار بود - اکثر اشخاصی که بویی از علم و ادب بمشام جان نشان رسیده بود و بکرمانشاه وارد میشدند اشتیاق داشتند او را ملاقات کنند، هنگامی که وقت ملاقات میخواستند جویا میشداگر مزاحمتی در بین نبود بجهت اینکه وارد میهمان بودند ابتداء خود بدیدن آنان میرفت تا آمدن آنان بمنزلش جنبه یازدید داشته باشد .

او این احترام را نسبت بهر شخصیتی مرعی میداشت بدون آنکه نظری بدین و مذهب یا مسلك و مرام او کند، عدم توجهش باین معنی سبب شده بود که برخی از هنگامه طلبان پاره ای از دیدو بازدید های عادی او را حمل بر حسن ظنش نسبت بمعقده یا مسلك بعض داعیه داران نمایند درحالی که او هرگز گرد این هوی یا هواپرستیا نمیگردید و فقط دانشمندی شیعی و متشرع بود که در تشیع و تشرع تعصب هم داشت، جز این هر کس نسبتی بآن بزرگوار بدهد افترا و تهمت محض است و من روزی با ایشان در محفلی حضور داشتم که یکی او را که خود مراد از باب علم و قدوة اصحاب معرفت بود مرید مرد داعیه داری خواند و آن مرد کسی بود که اگر سردار کابلی او را بمریدی و شاگردی خویش میپذیرفت بایسته اش بود که از فخر فرق بفرقدان ساید او بلافاصله این بیت لسان الغیب را خواند :

سرما فرو نیاید بکمان ابروی کس

که درون گوشه گیران ز جهان فراغ دارد

نا تمام